



مخترانی سیزده رجب ۱۸۵؛ شناخت مداح‌ها  
حاج حسین خوش لجه

## سیزده رجب ۸۵؛ شناخت مداحها

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أعوذ بالله من الشَّيْطَانِ اللَّعِينِ الرَّجِيمِ

العبد المؤيّد الرّسول المكرّم أبو القاسم محمّد

السلام عليك يا أبا عبد الله، السلام عليكم ورحمة الله و

بركاته

روزهای که اعیاد است، یعنی تولّد است، [یا] به حساب

حالا قتل است، آقایانی که جمع می شوند، باید یک

استفاده معنوی ببرند؛ اگر استفاده معنوی نبرند، کلاه

سرشان رفته. اما حالا آخر الزّمان یک جور شده است که

مجالس معنویتش خیلی کم شده؛ چون که مردم بیشترشان اهل دنیا شده‌اند. تو اگر اهل دنیا شدی، آن دنیا یک پرده‌ای می‌شود، تو آن معنویت را درک نمی‌کنی، واللہ! [درک] نمی‌کنی. عزیزان من! باید یک قدری ما پیرو باشیم، اگر پیرو باشیم، آن مطلب را درک می‌کنیم.

شما اگر دوستی داشته باشی، همه‌اش دلش می‌خواهد امر آن دوست را اطاعت کنی که آن دوست از شما خوشبخت و راضی باشد؛ حالا چه دوست شهوانی است، چه دوست معنویت. یک کاری می‌خواهی بکنی که به اصطلاح آن دوست از تو راضی باشد. حالا اگر که آدم یک چیزی را واقع دوست داشته باشد، باید یک قدری

مطیع آن دوستش باشد. آیا از امیرالمؤمنین (علیه السلام) بهتر در تمام این خلقت هست؟ چقدر سفارش امیرالمؤمنین (علیه السلام) شده؟ خدا «أین الرّجیبون» می گوید، می گوید کیست دوست علی (علیه السلام)؟ بیاید من جزایش را بدهم. دشمنان علی را سزایشان را می دهد، واللّٰه! دوست های علی (علیه السلام) را جزا می دهد. کجا [دوست علی (علیه السلام) هستید]؟ عزیزان من! باید اگر علی (علیه السلام) می گویند، صفات علی (علیه السلام) را داشته باشید!

گفتم، شما باید ولایت، عدالت، سخاوت داشته باشید! اگر عدالت نداشته باشی، خیلی ناجور است. تمام

تجاوزهایی که از بعد از رسول الله (صلی الله علیه وآله) شده است، روی بی عدالتی شده است. تمام این ممالک که تجاوز می کنند، روی بی عدالتی می شود. اگر هر مملکتی به مملکتش قانع بود، مملکت خودش را آباد می کرد [و] تجاوزگر نبود، اصلاً دادِ کسی در نمی آمد. حالا اگر ولایت ندارند، بیایند عدالت را مراعات کنند، تجاوز نکنند. تجاوز خیلی بد است، تجاوز یعنی بی عدالتی. اوّل کسی که بعد از رسول الله (صلی الله علیه وآله) تجاوز کرد، این دو نفر بودند. آقایانی که اهل تسنن هستید! بیایید یک قدری بیدار شوید! آقایانی که شیعه هستید! بیایید یک قدری هوشیار شوید! باید توی این ها کار کنی تا یقینت کامل بشود! والله! اگر کار نکنید، ولایت ما

برخورد است، ولایت برخورداردی مثل اسم است. تو برخورد با ولایت داری، چه ولایتی داری؟ ولایت، امرش است.

بین امیرالمؤمنین (علیه السلام) چه جور بوده؟ می گوید دنیا! من سه طلاقهات کردم، نمی توانم بگیرم. من این نمی توانم بگیرم را برای شما افشا کردم، اگر توجه کنید. گفتم: اگر ولایت کامل باشد، دیگر دنیا را نمی خواهی ببینی، نه که بروی غش در معامله کنی و مال [یعنی برای] دنیا کارهای ناجور کنی. می گوید: یک دروغ بگویی، یک بوی گندی از دهانت صادر می شود، ملأئکه لعنتت می کنند. حالا برو کربلا! حالا برو مشهد! حالا برو مکه! حالا برو عمره؟ تو لعنت شدی، لعنت که این جا درست نمی شود. چرا امام حسین (علیه السلام)

گفت کسی که حقّ الناس گردنش است، برگردد؟ کدام‌های ما حقّ الناس گردن مان نیست؟ چرا حقّ الناس می‌آید گردنت را می‌گیرد؟ بین امیرالمؤمنین، علی «علیه السلام» چقدر با ظلم دارد مبارزه می‌کند؟ علی (علیه السلام) کاری نمی‌تواند بکند، به غیر از [این که] گریه کند. نمی‌گذارند [بکند].

حالا می‌آید [و] می‌گوید: کمرم آسیب دید، خدا حاج‌شیخ عباس را رحمت کند! گفت: چرا؟ چرا از پای بچّه یهودیه خلخال کشیدند؟ یهودی‌ها که در پناه اسلام می‌آمدند، جزیه می‌دادند. اما بعضی‌هایشان هم این‌ها از یهودی‌ها می‌ترسیدند، می‌آمدند در باطن اسلام می‌آوردند. این از آن یهودی‌هاست، نه از این

یهودی‌هایی که شیعه‌کش هستند. اگر می‌گویید [یهودی]، یک وقت میل‌تان پیش یهود نرود! پیغمبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: هیچ‌کس مطابق یهود من را اذیت نکرد. اما حالا ببین، خدا حاج‌شیخ عباس را رحمت کند! گفت: [امیرالمؤمنین (علیه السلام)] چند وقت نمازهای نافله‌اش را نشسته می‌خواند، [می‌گویید] چرا ظلم شده؟ آقا! تو خودت الآن ظالمی. تو به امام‌زمان (عجل الله فرجه) چه [ربطی داری]؟ به علی (علیه السلام) چه [ربطی داری]؟ تو ظالمی. تجاوزگر، ظالم است. اگر می‌خواهید بهتر بفهمیم، اصول دین می‌گویید چند تا است؟ اول توحید؛ می‌گویید: خدا عادل است و ظالم نیست؛ پس آن کسی که ظالم است، این



آدمی که ظالم است، به خدا مربوط نیست، از خدا جدا شده است؛ همان ساخت که از ولایت جدا شدیم.

ولایت دِ مَدَه شده است دیگر، الآن چه کسی خانمش مثل حضرت زهراست؟ بیایند بگویند. دِ مَدَه شده، چه کسی امر امیرالمؤمنین (علیه السلام) را اجرا می کند؟ دِ مَدَه شده، [تو] با همان دِ مَدَه گری محشور می شوی. واللّٰه! حالا هم سلمان هست، حالا هم اویس قرن هست، نه که نباشد، حالا هم در شماها از آنها هست؛ اما خدا فردا هر چیزی را می آورند، مصداق می آورد. توجّه کن! اگر تو عدالت داشته باشی، قیامت را احترام می کنی، ائمه (علیهم السلام) را، امامت را [احترام می کنی]. گفتم: اصل ولایت، عدالت [و] سخاوت [است]. (صلوات بفرستید.)

[سعید بن] جبیر را آوردند، [حجاج] گفت: از علی دست بردار! گفت: هر کسی یک دوستی می‌خواهد، تو بهتر از امیرالمؤمنین (علیه السلام) به من بگو! من سراغش می‌روم. گفت: برو او را بکش! همان ساخت که [جبیر] داشت می‌رفت، گفت: خدایا! دیگر وقت به این نده [که] دوست علی (علیه السلام) را بکشد، دوست علی (علیه السلام) را اذیت کند. همین‌طور [حجاج] شب گفت: سوختم! سوختم! من را با جبیر چه [کار]؟ [من را با جبیر] چه [کار]؟ تا این که سَقَط شد. بترسید از آن روزی که دوست علی (علیه السلام) را اذیت کنید، به شما نفرین کند.

قربان تان بروم، ما بیشترمان تجددی شدیم. تجدد دین

ما را برد، ولایت ما را برد، انصاف ما را برد، حیای ما را برد، عفت ما را برد، عصمت ما را برد. چرا تجددی می شوید؟ تجدد یعنی بیزاری از علی (علیه السلام)، تجدد بیزاری از امر علی (علیه السلام) [است]؛ این تجدد [است]، رد آن می روی. تو وقتی که در این ها، [در] معصیت غرق شدی، دیگر فانی شدی. باید فانی در ولایت بشوی! فانی در تجدد شدی، فانی در غیر امر شدی. چنان جاذبه اش تو را گرفته است، دیگر نماز شب نمی کنی که، دیگر پا [بلند] نمی شوی به فقرا برسی که، همیشه می خواهی در آن معصیت باقی بمانی. تو باید در ولایت فانی بشوی، تا این که ولایت، تو را باقی کند، عزیز من! اما تو در شهوت فانی شدی، در تجدد فانی شدی.

حالا این همه [پیغمبر (صلی الله علیه وآله)] می گوید: [در] آخر الزمان علماء فتوا می دهند غیر خودشان [غیر امر ائمه (علیهم السلام)]، نزول همه جا را می گیرد، شهوت همه جا را می گیرد، زن ها مملکت را می آیند چیز می کنند، [این چیزها] نبود دیگر حالا. همه این حرف ها را که می زند؛ آن وقت سلمان می گوید: [اگر آن زمان را درک کردیم] چه کنیم؟ [می فرماید انجام] واجبات، ترک محرمات، منتظر [فرج باش]! برو کنار! مگر نیروی تو می گذارد [که] بروی کنار؟ مگر آن نیرویی که داری، می گذارد بروی کنار؟ همیشه می خواهی [نیرویت را] صرف شهوت کنی، صرف دلت کنی، صرف خیالت کنی، صرف رفقاییت کنی، صرف دوست شهوت رانی ات کنی.

من هر چه نگاه می‌کنم، والله! این جور مردم می‌بینم. یک کمی، تک و توکی می‌بینم این جوری هم نیست، این هم مثل من یا پول ندارد یا عرضه ندارد. این نیست جانم! ولایت را از شما گرفتند، عبادت به شما دادند. ولایت را از شما گرفتند، زیارت به شما دادند. کجا [ولایت را] از تو گرفته؟ امرش را اطاعت نمی‌کنی، بدان از تو گرفته [است].

ولایت می‌گوید نگاه به بچه مردم نکن! نگاه به زن مردم نکن! غش در معامله نکن! خوش اخلاق باش! سخی باش! ولایت داشته باش! فتوت داشته باش! رحم داشته باش؟ خلق را مؤثر ندان! دنبال خلق نرو! امر خلق را اطاعت نکن! ببین آن‌ها که امر خلق را اطاعت کردند،

چه کاره شدند؟ ببین امر شریح قاضی را اطاعت کردند، حسین کش شدند؛ تو امر خلق را اطاعت می کنی، امرکش می شوی. ولایت این را می گوید، این است که ما از عهده ولایت نمی توانیم برآییم؛ اما تقصیر خودت است، همه این کارها را می توانی برعکسش [را] بکنی. الآن هم کسی هست، والله! بالله! به دینم! کسی در مجلس هست، دیدم [به] معراج رفت، همراهش [را] هم دیدم. حالی ات است؟ حالا همراهش را نمی گویم؛ پس می شود دین را حفظ کرد، اگر نمی شد که نمی گوید که [بکن]! اما تو چه کار داری می کنی؟

اغلب این مدّاح ها، اغلب این مدّاح ها، اغلب این گوینده ها عین عمروعاصند. عمروعاص یک قدری شعر

برای امیرالمؤمنین، علی «علیه السلام» گفت، [از او] خریدند؛ اینها هم فروخته اند. حالا مدّاح می رود تلویزیون رنگی می خرد و کامپیوتر می خرد و اینها را می خرد و مبل می گذارد و صندلی می خرد و جخ [تازه] خودش را شبیه کفّار می کند. ولایت فروختن، پولش همان است. پول ولایت فروختن، که مدّاح می فروشد یا واعظ می فروشد، [با آن پول] تجدّد می خرد. نمی رود [آن پول را] به مردم بدهد، خانه بسازند. نمی رود [به] آن بنده خدا که پشت بامش کاه گِـل ندارد [بدهد تا پشت بامش را درست] بکند، عقدی را چیز [کمک] کند. به یکی شان گفتم، گفتم: بابا! یک حدّی برای خودت درست کن! تو که چیزی نداشتی که، [قبلاً] در چه

خانه‌ای زندگی می‌کردی؟ یک خانه این‌جا داشته، از این‌جا برده نمی‌دانم دم آب انبار سیّد، از آن‌جا برده نمی‌دانم بلوار امین، خب بارک‌الله! چرا؟ فروخت، حسین (علیه‌السلام) را فروخت، علی (علیه‌السلام) را فروخت، زهرا (علیها‌السلام) را [فروخت]. چرا؟ گولت زد. از آن بدبخت‌تر آن است که این [مدّاح] را دعوت می‌کند، پول به او می‌دهد. ایله دیر، ایله چوغم [جمله ترکی]. اگر یک مدّاحی [باشد] که این بنده خدا علم دارد، دانش دارد، فهم دارد، ارتباط با خلق ندارد، آن را دعوت نمی‌کند، آن که صدایش خوب است [را] دعوت می‌کند. به یکی‌شان گفتم؛ آخر این را دعوت می‌کنی چه کار؟ گفت: خب مردم می‌خواهند، کی آک پنجاه تومان داده،



کی اک ده تومان داده، [پول ها را] می گیریم، [به او] می دهیم؛ تو هم با او محشور می شوی. (صلوات بفرستید.)

آن زمان هم کسی سلمان را نمی خواسته، آن زمان هم کسی میثم را نمی خواسته، آن موقع هم کسی نمی خواسته، حالا هم نمی خواهند. من دارم چه می گویم؟ برادر! کجایی؟! بیایید به قول حاج شیخ جعفر شوشتری، گفت: بیایید از ثواب هایمان توبه کنیم! چه ثوابی است [که باید از آن] توبه کنی؟ ثواب بی ولایت، باید توبه کنی، ثواب بی ولایت. اشعار خیلی خوب است، اشعار ذوق است. واللہ! به دینم! اشعار ما را نجات نمی دهد، من به شما بگویم. این الآن این در مگه

کیست؟ که بود؟ چقدر اشعار گفته؟ ابن ابی الحدید،  
چقدر اشعار برای چیز گفته؟ اما اشعار بی علی، حرف  
است، به هیچ دردی نمی خورد. داری حرف می زنی،  
فحش می دهی، غیبت می کنی. اشعار بی علی غیبت  
است، نه سنت. اشعار باید سنت باشد، این ها غیبت  
است. [مدح] آن را می گوید، [مدح] آن را [هم] می گوید،  
هر [کسی] که پول به او بدهد، [مدحش] را می گوید.  
می ترسم خیلی بد شود؛ اگر نه بدترش را می گفتم. آن یارو  
می گفت من پول می خواهم، حالا هر که می خواهد  
پیشم بیاید. این هم پول می خواهد، او هم پول  
می خواهد، برای هر کسی بگوید، می گوید. این نیست  
که، زبانی که علی (علیه السلام) گفت که عمر نمی گوید

که. چقدر اشعار برای معاویه می گفتند؟ چقدر اشعار گفت؟ چقدر شعر گفتند؟ من گفتم که من هیچ کدام این ها را قبول ندارم، چون که هر کدام شان در حرف هایشان این دو نفر را یک قدری تأیید کرده اند به غیر حافظ، حافظ حرف هایش آدم را حفاظت می کند؛ اما آن ها نه، آن ها لجاجت می کنند. بیشتر این مدّاح ها عین اهل تسنّن هستند

امام صادق (علیه السلام) فرمود: گول اهل تسنّن را نخورید [که] حرف های خوش خط و خال می زنند، این ها واقعی شان با ما خوب نیستند. واقعی بیشتر مدّاح ها پولی است، این ها با اصل خوب نیستند. (صلوات بفرستید). (به من لعنت اگر من می خواستم این

حرف را بزنم، خودش پیش آمد، من از پیش کسی ننوشتم. آن که [حرف را] پیش می آورد، او هم جواب گویش است.) هر کدامها [پولی] نیستند، بیایند این جا، من به آنها بگویم هستید یا نیستید؟ مگر من این ها را نمی شناسم؟ من قباله خانه این مدرسه فیضیه ام، تمام این مداح ها را، این ها را از اول که می خواستند بسم الله بگویند؛ [اما] غیر بسم الله گفتند، من آن ها را می شناسم، بابایشان [را] هم می شناسم. آقا جان من! فدایت بشوم، بیا یک قدری تفکر داشته باش!

منصور دوانیقی یک روزی عید گرفت، امام صادق (علیه السلام) را خواست. [به مردم] گفت هدایا بیاورید!

این قدر هدایا آوردند، آن جا چید. وقتی مجلس طی [تمام] شد، گفت: یابن عمّ! تو مال ما را حرام می دانی، اما هدایا که حلال است. من یک وقت گفتم مقدّس شدم، خدا نکند مقدّس شوی. توی فکر رفتیم که این ها که برای ما چیز می آورند، ما یواش یواش، کُلُّ بر مردم نباشیم. به وجود مبارک امام زمان راست می گویم، شب خواب دیدم رفتم حضرت معصومه (علیها السلام)، دیدم آن حاج شیخ عباس آن جاست و حضرت اشاره کرد هدایا را قبول کن! اتفاقاً ما را آن جا حاکم کرد و آنچه که هدایا می آوردند، من قبول می کردم و هدایا دیدم خوب است. این قدر ما در مقدّسی رفتیم که این ها که یک چیزی را می آورند، ردّ کنیم. حالا من هم خدا می داند، الآن به

حضرت عباس نمی دانم حالا [یکی از رفقا] خدا هم پدرش را، مادرش را، جدّ و آبادش را بیامرزد! یک قدری دیدم چند تا مرغ آورده. اگر من یکی اش را برداشتم، از شراب حرام تر [باشد]. من این قدر آدم سراغ دارم، [اصلاً] خودم نمی توانم بخورم. آن پریروز هم دوباره یکی از رفقا یک گل آورده [بود]. اما ببین باز که این ها [هدیه] بود، من باز هم می گفتم که شاید اشکال داشته باشد. آخر بشر باید خودش ببیند اشکالاتش کجاست؟ تو باید خودت [ببینی اشکالت کجاست]؟ ببین من خودم بفهمم اشکالاتم کجاست؟ گفتم نه که این اشکال داشته باشد. حالی ات می شود چه می گویم؟ حالا حضرت فرمود: هدایا را قبول کن!

حالا منظورم این است، [منصور] به امام صادق (علیه السلام) گفت: هدایا که عیب ندارد، [امام] قبول کرد. یکی آمد یک مرثیه مال امام حسین (علیه السلام) خواند، نه اشعار. وقتی قرآن نازل کرد، [گفت:]: اشعارها را، همه را جمع کنید! نمی گویم اشعار نخوانید! وقتی اشعار می خوانید، جگر من به حال می آید؛ اما من می خواهم بگویم، نجات دهنده اشعار نیست، نجات دهنده ولایت است. این ها که دارند اشعار می گویند، برای این می گویند، برای آن هم می گویند، فرق نمی گذارد که. آره به قول یک عده شان که یک جا بودند، حالا امروز دیگر لجم گرفته، می گفت باید لور [لول یعنی مست] بشوی. آره! یک عده ای را یک چیزهایی به

آن‌ها می‌دهند، می‌خوانند. لور بشود بیاید نمی‌دانم حرف بزند. آره! لور بشوی، حالا چیزهای دیگرش را ولش کن! آره! لور بشوند، تو قوم لوط شدی، عوض این که لور بشوی؛ مدّاح! هر کسی می‌خواهد این نوار من را بشنود. لور چیست؟ لور، قوم لوط شدی. تو باید حسین (علیه السلام) لورت کند، زهرا (علیها السلام) لورت کند، او اجازه به تو بدهد، او تحویل بگیرد، او قبولت کند. لور هم آخر حرف است؟ آره! پولش را هم ببر!

کجا بودیم؟ [شخصی] یک مرثیه مال [برای] امام حسین (علیه السلام) خواند، [امام] گفت (رو کرد به منصور) منصور! همه را به من بخشیدی؟ گفت: همه را به تو بخشیدم. می‌خواست به اصطلاح به دور و



بری هایش بگوید [که] من سخی ام. یک مرثیه خواند، [امام] گفت: برو همه آن ها را بردار! عذرخواهی هم از او کرد. اما مرثیه حسین (علیه السلام) [خواند، امام] چقدر عذرخواهی هم از او کرد. مدّاح امام حسین (علیه السلام)، والله! به دینم قسم! فردای قیامت، مدّاحی که مال امام حسین (علیه السلام) خوانده، مدّاحی که برای زهرا (علیها السلام) خوانده، علی (علیه السلام) بهشت به او می دهد، عذرخواهی هم [از او] می کند. اما مرد می خواهد خودش را نگه دارد، ما همه نر هستیم. مرد می خواهد بگوید علی! چیز دیگر نگوید. از این حنجره علی (علیه السلام) دربیاید، نه خلق دربیاید. آن حنجره ای که علی (علیه السلام) دربیاید، آن مدّاح تولیدش علی

(علیه السلام) است، تولیدش زهراست، تولیدش خلق نیست. نه من مدّاح‌ها را بگویم، منبری‌ها را هم دارم می‌گویم، آن‌ها هم مدح‌خوان هستند. منحصر به چهار نفر، نمی‌دانم این و آن نیست، من یک چیز کلّی دارم می‌گویم. تو اشعار از برای خلق بخوانی، شیطان جزا می‌دهد. اگر اشعار از برای زهرا (علیها السلام) بخوانی، امیرالمؤمنین (علیه السلام) جزا می‌دهد، خدا جزا می‌دهد. حالا این جزا [پولی که در دنیا می‌گیری]، نقد است، آن جزا [پاداش آخرت] می‌گویی نسیه است، می‌گوید نقد را ما می‌گیریم. یارو به من می‌گفت که پول به من بده! هر چه می‌خواهد باشد. (صلوات بفرستید.)

حالا یک مرثیه مال امام حسین (علیه السلام) خواند، من

آخر یک خُرده وقت ایشان را می گیرم، می دانم ایشان راضی است؛ اگر نه این کار را نمی کنم؛ اگر نه من هم ظلم به ایشان می کنم. مگر نیست که این آمده می گوید، یک نفر بود که آمد مدینه، به اصطلاح، حالا بالآخره پیش امام صادق (علیه السلام). گفت: آقا! ما آمدیم این جا [با شما] بیتوته کنیم، شما سر الاغت را به ما بده! ما هم این جا می بریمش و می آوریمش. [امام] گفت: باشد، به او داد. یک نفر است یک ویلا در طوس دارد، آمد [و] گفت: شما این [سر الاغت] را به من می دهی که من ویلا را به تو بدهم؟ گفت: آره! گفت: برویم امام صادق (علیه السلام) بنویسد، گفت: باشد. [گفت:] یابن رسول الله، من اگر ترقّی بخوایم بکنم، شما مانع

هستید؟ [امام] گفت: نه! گفت یکی است [که] یک ویلا به من می دهد، می گوید من این جا بیایم، شما آن را می پذیری؟ گفت: من او را می پذیرم؛ اما وقتی رفت، گفت: بیا تو به ما خدمت کردی. این خدمتی که می کنی، سر این الاغ را می گیری من را می ببری [و] می آوری، خدا جزایش این قدر به تو می دهد که از آن جا که خورشید می زند تا غروب می کند، [باشد]. امام راست می گوید یا دروغ می گوید؟ برای چه کسی کار می کنی؟ بی عقلِ بی شعور! تف به آن عقلِ نداری ات. دوید سر الاغ را گرفت.

من چه می گویم و شما چه می شنوید و چه می فهمید و چه عمل می کنید؟ آخر کجا می روید؟ آخر این قدر رفتی،

چه کار کردی؟ حالا هم پی این رفتی، این قدر به بچه‌ات دادی، آخر این بچه‌ات به حرفت نیست. این قدر وزر و وبال کردی، به این [بچه‌ات] دادی، این [بچه] به حرفت نیست. همین جا سزایش را دارد به تو می‌دهد، همین جا دارد نافرمانی‌ات را می‌کند. جان من! بیا فرمان حق را ببر! چه کار داری؟ (صلوات بفرستید.) تو خدمت‌گزار علی (علیه السلام) و زهرا (علیها السلام) باش! نه خدمت‌گزار خلق. آن‌ها که خدمت‌گزار خلق شدند، چه کردند؟ خدمت‌گزار خلق چه کردند؟ جوان‌ها! خدمت‌گزاری خدا و پیغمبر (صلی الله علیه وآله)، امر خداست. می‌گویند یک نگاهت به زن نامحرم افتاد، نگاه به آسمان کن! تمام ملائکه‌ها طلب مغفرت برایت

می‌کنند. کجا می‌خواهی عبادت کنی؟ من می‌گویم خوش به حال شما که در خیابان‌هایید، اما بتوانی نگاه نکنی. نگاه به زمین بکنی، تمام ملائکه‌ها طلب مغفرت [می‌کنند]، طلب مغفرت ملائکه [یعنی] آمرزیده‌ای. پس تقصیر خودت است، خودت چشمت زنا می‌کند، چرا جلویش را نمی‌گیری؟ (صلوات بفرستید.)

إن شاء الله که این مدّاح امام حسین (علیه السلام)، عرض بشود آن بی‌عدالتی ما را عفو کند! دیگر حالا شد. آقای حاج میرزا ابوالفضل فرمودند: بابا! دیر رفتی. گفتم: حالا ایشان که با ما خوب است دیگر، حالا ما به او نگفتیم که یک ساعت این‌جا بخوان! این قدر به تو می‌دهیم. هر چقدر می‌خواهد، بخواند. حاج ابوالفضل! چطوری؟

کجایی؟ (صلوات بفرستید.)

خدایا! عاقبت تان را به خیر کن!

خدایا! یقین ما را زیاد کن!

امیرالمؤمنین! قربانت بروم. رسول الله! تو خیلی علی  
(علیه السلام) را می خواهی، به ما عیدی بده! رسول الله!  
خود علی (علیه السلام) را به ما بده! اگر تو علی  
(علیه السلام) را به ما دادی، همه خلقت را به ما دادی.  
بیا تو را به حق علی، به حق دخترت زهرا، کم ما جمعیت  
نگذار! این ها طفلک ها آفتاب نشسته اند،

خدایا! آفتاب محشر به سر این ها نتابد! خدایا! آفتاب  
محشر در سر این ها خنک بشود!

خدایا! اینها را به علی (علیه السلام) اتصال کن!

خدایا! علی (علیه السلام) را به ما بده! خدایا! اگر علی (علیه السلام) را به ما دادی، همه خلقتها را به ما دادی.

خدایا! دوباره می گویم علی (علیه السلام) را به ما بده!  
خدایا! بیا دعای ما را مستجاب کن! (صلوات بفرستید.)

**یا علی**